

سفرنامه و سرانجام نامه فخر رازی

علی صدراپی خویی

محمد بن عمر تیمی بکری معروف به فخر رازی یکی از چهره‌های بحث برانگیز عرصه‌های فکری فلسفی و کلامی و تفسیری در حوزه اندیشه اسلامی است. نمایانند گوشه‌های کاویده نشده حیات عملی وی، چالش‌های موجود در زندگی فکری وی را بیشتر نمایان ساخته و راه را برای کاوش واقع‌گرایانه افکار وی هموار می‌سازد. در این نوشتار گزارش بخشی از سفر تحصیلی وی به تبریز و زنجان و ری از سفینه تبریز و همچنین متن کامل سرانجام‌نامه وی که به یکی از شاگردانش املا نموده از روی نسخه‌ای کهن عرضه می‌گردد.

۱. زیست‌نامه مختصر

محمد بن عمر بن حسن بن حسین تیمی بکری معروف به فخر رازی و امام المشککین و امام المتکلمین و خطیب رازی، در ۲۵ رمضان ۵۴۴ چشم به جهان گشود و در روز دوشنبه عید فطر ۶۰۶ ق چشم از جهان فرو بست. اصل وی از طبرستان بوده ولی در ری متولد و در هرات از دنیا رفته است. آرا و اندیشه‌های فخر رازی از زمان او تاکنون حوزه‌های فلسفه اسلامی را متلاطم ساخته است. فخر رازی اشکالات زیادی بر فلسفه کرد و اشارات ابن سینا را انتقادی شرح نمود، لکن شهروزی در نزهة الارواح می‌گوید شبهات او متخذ است از ابوالبرکات هبة‌الله بن ملکا حکیم یهودی که به نقد حکمت مشاء قبل از رازی پرداخته بود (تاریخ حکما و عرفا متاخرین ملاصدرا، منوچهر صدوقی سه‌ها، ص ۱۸).

۱/۱. چند اثر مهم فخر رازی

رازی از روسای مهم اشاعره است و آثار متعددی نگاشته که چند اثر مهم وی عبارتند از

- ۱- لوايح البينات در شرح اسمای حسناى الهی؛
- ۲- تفسیر کبیر موسوم به مفاتیح الغیب؛
- ۳- محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء و المتکلمین که خواجه نصیر طوسی آن را با نام تلخیص المحصل، خلاصه نموده است؛
- ۴- المباحث المشرقیه در فلسفه؛
- ۵- شرح الاشارات و التنبیهاث ابن سینا که به نام لباب الاشارات نامیده است؛
- ۶- جامع العلوم؛
- ۷- سر المکتوم فی اسرار النجوم؛
- ۸- الرسالة الکمالیه فی الحقائق الهیه؛
- ۹- المطالب العالیة فی العلم الالهی در نه جلد؛
- ۱۰- معالم اصول دین که به اصول دین معروف است.

۲/۱. مصادر مهم شرح حال فخر رازی

- برخی از مصادر مهم شرح حال وی عبارتند از
- نزهة الارواح شهروزوری، که مؤلف آن از معاصران فخر رازی بوده و شرح حال وی را به طور مفصل و مبسوطی آورده، ولی فقط در یک نسخه خطی این کتاب موجود بوده و در نسخه چاپی دیده نمی شود
 - ر.ک: تتمه عنوان الحکمه ص ۱۰۵؛
 - مجمع الآداب ابن فوطی ۳/ ۱۶۴، ش ۲۴۰۳؛
 - درة الاخبار و لمعة الأنوار ترجمه فارسی تتمه صوان الحکمه ص ۱۰۵-۱۰۶؛
 - تاریخ الحکماء، قفطی: ص ۳۹۶-۳۹۹؛
 - عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ابن ابی أصنیة، ص ۴۶۷؛
 - وفيات الاعیان ابن خلکان ۱/۴۷۴؛
 - معجم الادباء ۷/۱۲۴؛
 - سفینه تبریز، ص ۱۲۸ و ۲۹۷ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۱۰ و ۳۱۴ و ۳۲۲ و ۳۴۸ و ۴۱۵ و ۵۳۷.
 - مجمع الفصحاء ۱/۳۷۴؛
 - مقصد الاقبال السلطانیه، ص ۳۹؛
 - مجله معارف (ویژه نامه فخرالدین رازی)، دوره سوم، ش ۱ (فروردین-تیر ۱۳۶۵ش)؛
 - کیهان فرهنگی سال ۲ (۱۳۶۴ش) ش ۹، ص ۳۴ و ۳۵ (به یاد هشتصدمین سال درگذشت امام فخر رازی)، حسین خدیو جم؛
 - الامام فخر الدین الرازی حیاته و آثاره، علی محمد حسن عماری؛

- مأخذشناسی علوم عقلی، محسن کدیور و محمد نوری، ج ۳، ص ۱۷۰۹-۱۷۱۶؛
- تاریخ فلسفه در اسلام، میان محمد شریف، ج ۳، ص ۸۱-۱۰۰؛
- بزم آورد، مجموعه مقالات عباس زریاب خویی (تهران، علمی، ۱۳۶۸ش)، ص ۳۳۶-۳۴۰.

۲. سفرنامه تحصیلی

فخر رازی برای تکمیل تحصیلات مدتی راهی تبریز و مراغه گردیده و در مراغه محضر مجد الدین جبلی را درک نموده و سالها به همراه شیخ الاشراق شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی (م ۵۸۷ق) از درس او بهره برده است.

گزارش حضور وی در تبریز و زنجان در سفینه تبریز به نقل از امین الدین حاجی بله تبریزی (استاد شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز) منعکس شده که دارای نکات جدیدی در زیست نامه فخر رازی می‌باشد و روایات مجادله جویانه او و دشواری هایی که این روحیه برای وی ایجاد نموده، در این گزارش نمایان است.

ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی در سفینه تبریز که در سالهای ۷۲۱-۷۲۳ق تدوین نموده در موارد متعدد آن از فخر رازی و آثار وی یاد می‌کند؛ از جمله در صفحه‌های ۵۳۷-۵۳۸ که آن را در روز دوشنبه ۲۳ ذیحجه سال ۷۲۳ق استماع و تحریر نموده، گزارش مذکور را از املائی حاجی بله تبریزی آورده که نص آن در اینجا درج می‌شود.

۱/۲. فخر رازی و سر پز تبریزی

ابوالمجد تبریزی این گزارش را با تنگ دستی که فخر رازی در هنگام اقامت در تبریز با آن مواجه بوده، شروع نمود و می‌نویسد:

«ذکر الامام الأعظم الاعلم المغفور فخر الملة و الدین الرازی، قدس الله روحه: خواجه امام، رحمة الله علیه، در زمان دانشمندی در شهر تبریز بود و در مدرسه گاو بازار نزول کرد و مقل بود، چنانکه هیچ چیز نداشت و در جوار مدرسه دکان سر پزی بود هر روز برفتی و اندکی آب سره بستدی و بدان قناعت نمودی.

بعد از روزی چند سره پز گفت: این آب چه می‌کنی؟ گفت: چیزی ندارم، این را می‌خورم و در آن تاریخ یک سر به دو جو بود. سر پز گفت: چندانک می‌خواهی بپر اگر زرت باشد بده و اگر نه تفاوت نمی‌کند. خواجه امام همچنین هر روز یک سر می‌ستد و بدان قناعت می‌نمود» (سفینه تبریز ص ۵۳۷-۵۳۸).

۲/۲. در خدمت فقیه زاهد

ابوالمجد در ادامه از هدف فخر رازی از اقامت در تبریز سخن به میان می‌آورد که وی قصد داشته با بزرگان علمی ملاقات و از آنان تحصیل علم نماید و ابتدا با فقهی ملاقات می‌کند، ولی به مذاق وی روش

علمی او سازگار نمی آید، وی می نویسد:

«و اینجا (تبریز) می خواست که بزرگان را دریابد. در آن زمان قطب الاولیاء فقیه زاهد، طاب ثراه، متعین بود. خواجه امام، رحمة الله، به خدمت او رفت و کلمه ای چند میان ایشان برفت. خواجه امام از خدمت فقیه بیرون آمد. اصحاب که در خدمت خواجه امام بودند، سوال کردند از حضور فقیه؟ خواجه امام گفت: مردی برش است اما سخن به طریقه احیاء می راند. اگر ما خواهیم آن چنان تألیف کنیم توانیم کردن» (همان).

۳/۲. در بندگی بابا فرج تبریزی

صاحب سفینه تبریز پس از آن از ملاقات معروف فخر رازی با اخی فرج یا همان بابا فرج زنجانی یاد می کند که در مصادر دیگر نیز این ملاقات منعکس گردیده، ولی در سفینه با جزئیات بیشتری گزارش شده است. وی می نویسد:

«بعد از آن متوجه بندگی سلطان الاولیا بابا فرج، طاب ثراه و قدس روحه، شد. در راه اصحاب را بحث افتاد در حدوث و قدوم عالم، چون بندگی بابا رفتند خواجه امام فرمود: کی چون به بندگی می آمدیم این چنین بحثی در حدوث و قدم عالم اصحاب را در میان افتاد، شیخ چه می فرماید؟ بابا جواب فرمود کی:

انانک قده فرجشون فعالم آندره او واردا چاشمش نه پیف قدم کیستا نه پیف حدوث.

یعنی چندانکه فرج را در عالم آورده اند چشم او نه بر قدم افتاده است نه بر حدوث.

خواجه امام چون این شنید راست بر پای خواست و بیرون آمد. اصحاب کی در بندگی خواجه امام بودند پنداشتند کی مگر امام را از حضور بابا ذوقی نشد، سؤال کردند از خواجه امام، جواب فرمود کی: معنی سخن آن است کی چنان مستغرق ذات باری تعالی بود کی به افعال او کی قدم و حدوث عالم است نپرداخت. اکنون ما را بسیار طور طالب علمی در پیش است، تحمل این چنین سخنها نتوان کرد. دیگر تحمل نتوانستی کردن کی به بندگی بابا فرج رود، اما همیشه به همت مدد خواستی» (همان).

۴/۲. خطیب زاده ری در زنگان و ری و خوارزم

ابوالمجد پس از آن جزئیات دیگری از زندگی فخر رازی را گزارش نموده و می نویسد:

«و خواجه امام خطیب، زاده ری بوده است و مردی شهوانی بود. در آن هنگام شخصی که در ری امام را می شناخت او را بدید. احوال خود با او بگفت و گفت مرا شهوت زحمت می دهد. آن شخص به جهت خواجه امام کنیزکی بخرد و دیناری چند جهت خرجی بدو داد. چون خرجی نماند و خواجه امام خواست که سفر کند، کنیزک را گفت: من چیزی ندارم و عزم سفر دارم اجازت بده تا تو را بفروشم تا تو نیز در آسایش باشی و من نیز خرجی راه کنم. کنیزک گفت: من به زنی خود با چیزی می سازم، تو به بزرگی خود با من نمی سازی.

خواجه امام روانه شد و کنیزک را با خود برد تا به شهر زنگان رسید، به جایی فرود آمد، قطیفه ای روی پاکن داشت آن را بفروخت و اندکی نان و گوشت و حویج خرید و آورد و به کنیزک داد تا طبخی کند.

کنیزک برفت به خانه همسایه تا آتش بیارد و خواجه امام تعلیقی می‌زد، ناگاه سگی در آمد و آن گوشت بر دهان گرفت و ببرد. چون کنیزک باز آمد گوشت نیافت متالم شد. خواجه امام گفت: غمی نیست کار چون به غایت رسید البته باز گردد.

و در زنگان جوانی بود کی با خواجه امام معرفت داشت و آن جوان را دوستی بود مردی بازرگان کی همیشه تمنای آن داشتی که به تجارت به شهری رود کی خواجه امام در آن شهر باشد تا پسر آن بازرگان بر خواجه امام اندکی منطق خواند. چون آن جوان خواجه امام را دید بدان بازرگان مژده داد به قدوم خواجه امام بازرگان بیامد و او را به خانه برد و پسر را بدو سفارش کرد تا دو سه کلمه منطق برو بخواند.

خواجه امام در یک شب آیات بیّنات در منطق جهت او بنوشت و دو خوان آراسته به خدمت خواجه امام آوردند. و در آن تاریخ استاد خواجه امام به زنگان بود و عظیم مقل و فرو مانده، خواجه امام یک خوان بر گرفت و به خدمت استاد برد و تناول فرمود و یک خوان به کنیزک داد. و همچنین هر روز برین نمط دو خوان می‌آوردند و خواجه یک خوان با استاد تناول می‌فرمود و یکی به کنیزک می‌داد، چندانکه از زنگان عزیمت ری کرد تا میراث پدر طلب کند و خویش و اقربا را ببیند.

چون به یک منزلی رسید، کنیزک را آنجا گذاشت و خود نزدیک شهری شد تا تفحص احوال کند، دید که شخصی با دیگری می‌گوید: که در شهر شنیده‌اند کی خطیب‌زاده می‌آید جماعت او را استقبال خواهند کردن تا سنگ سار کنند جهت آنکه فلسفی است. چون خواجه امام این سخن شنید از آنجا عازم خوارزم شد و می‌رفت تا بدانجا رسید در مسجدی شد و اجزاء را مطالعه می‌کرد. یهودی بود کی طیب خانه سلطان بود. نزدیک در مسجد آمد و بر اجزاء خواجه امام نظر کرد. دید که مسائل حکمی است، گفت: که شما حکمت می‌دانید؟ خواجه امام گفت: بلی. آن یهودی خواجه امام را در خانه برد و مراعات می‌کرد و حکمت برو می‌خواند. بعد از روزی چند خواجه امام گفت: هیچ محفل درسی اینجا هست؟

گفتند: بلی در فلان موضع امام نامی هست کی مدرس است. خواجه امام در محفل او رفت. چون امام خلاف می‌گفت خواجه امام معنی کرد و امام آن را پیش نتوانست برد، منفعل شد، گفت: به سلطان خبر می‌باید کرد کی فلسفی آمده است تا او را به سیاست‌گاه هلاک دهد.

خواجه امام چون این سخن بشنید باز به تعجیل به خانه یهودی در آمد و احوال را با او بگفت. یهودی گفت: مرا در خانه سلطان راه باشد بروم و کما هی احوال تفحص کنم. چون یهودی به خانه سلطان رفت سلطان ازین پیغام امام خبر یافته بود با نواب گفت که شخصی که امام را فرو پیچید او را هلاک نباید کردن. او را طلب کنید و بیارید هیچ کس نمی‌دانست که او کجاست. چون نواب بیرون آمدند، یهودی گفت: از این شکل جوانی که شما می‌گویید وقتها در مسجدی کی بر در کوچه منست می‌نشیند اگر این بار آنجا بیاید شما را اعلام دهم؟ گفتند: بلی. یهودی به تعجیل بیامد و این خبر با خواجه امام بگفت و جبه و دستاری پاکیزه داشت به خدمت خواجه امام داد و گفت: برو در مسجد بنشین.

خواجه امام در مسجد نشست. یهودی زود خبر به نواب سلطان رسانید کی آمده است و در مسجد نشسته است برفتند و خواجه امام را به بندگی سلطان آوردند و کلمه‌ای چند بگفت. سلطان را طرز سخن او به

غایت خوش آمد و بسیار نوازش کرد و گفت: عمر من به آخر رسیده است، اما محمد را بیارند تا ملازم بندگی مولانا باشد.

بعد از آن سلطان محمد ملازم بندگی خواجه امام می نمود و از او به انواع (علوم) مستفید می شد و تجمل و سرای و غلام و کنیزک جهت خواجه معین کردند.

و در آن وقت که خواجه امام از تبریز برفت بهاء سیزده سر پیش او بود درین هنگام بازرگانی معتبر معتمد را بخواند و نشان دکان سریز بدو داد (و) سیزده عتایی بدو سپرد و گفتا این را ببر اگر او به حیات باشد بدو سپار و الا به ورثه او تسلیم کن. بازرگان بیآورد و به ورثه او سپرد». (همان).

۳. سر انجام نامه فخر رازی

فخر رازی در آخر عمر در خوارزم به سر برده و در آن دیار دچار بیماری گشته و مرض او ادامه یافته و او با حالت مریضی راهی هرات گردیده و در هرات مرض او شدت یافته است. او با مشاهده شدت مرض خود، وصایای خود را به شاگردش ابراهیم بن ابی بکر بن علی اصفهانی در روز یکشنبه ۲۱ محرم سال ۶۰۶ ق املاء نموده و بر اثر شدت مرض در همان شهر در عید فطر همان سال دار فانی را وداع گفت.

۱/۳. نسخه‌های استوار از سرانجام نامه فخر رازی

این نسخه متعلق به کتابخانه طوب قابو سرای احمد ثالث استانبول به شماره ۳۲۵۴ می باشد. تصویر این نسخه را زنده یاد استاد دانشمند و والامقام آیت الله سید عبد العزیز طباطبایی، قدس سرّة‌العالی، که از ترکیه برای خود تهیه نموده بودند با کمال سماحت در اختیار این حقیر قرار دادند (برای مشخصات نسخه عکسی آن ر.ک: المحقق الطباطبایی فی ذکراه السنویة الاولى، المجلد الثالث، ص ۱۴۹۱، فهرست نسخه‌های عکسی و میکروفیلم‌های کتابخانه محقق طباطبایی از محمود طیار مراغی).

نسخه یاد شده کتاب اسرار الخفیه فی العلوم العقلیة ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) را در بر دارد که تحریر آن در شوال ۷۳۴ق (در فهرست یاد شده ۶۳۴ ذکر شده که اشتباه است) به پایان رسیده و این وصیت در انتهای آن به همان خط نسخه تحریر گردیده است.

البته این وصیت نامه را ابن ابی اصبیه (م ۶۶۸ق) در عیون الأنباء فی طبقات الأطباء (ص ۴۶۷) نیز درج نموده، ولی نسخه یاد شده متنش استوارتر می باشد.

با توجه به عبارتی که در اول وصیت در این نسخه کهن به کار رفته و دیگر نسخه‌ها فاقد آن هستند «أملأها فی شدة مرضه علی تلمیذه و غلامه الراجی رحمة ربّه ابراهیم بن ابی بکر بن علی الاصفهانی» گمان می رود که از روی نسخه اصل آن (نسخه اصفهانی) تحریر شده باشد.

به هر حال کاتب این نسخه که نامی از خود نبرده شیعی مذهب می باشد، زیرا تحریر کتاب کلامی علامه حلی و همچنین ختم وصیت نامه با عبارت «والصلوة علی سید المرسلین محمد و آله الطاهیرین» نمی تواند به غیر از یک شیعی باشد.

این نسخه پس از نسخه سفینه تبریز کهن ترین نسخه شناخته شده از وصیت نامه فخر رازی است.

۲/۳. سرانجام نامه در سفینه تبریز

ابوالمجد تبریز در سفینه تبریز وصیت نامه فخر رازی را درج نموده که تاریخ تحریر آن روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۷۲۳ق می‌باشد. و گویا از عیون الانباء آن را گرفته است؛ چون متن آن با متن عیون یکسان است (سفینه تبریز ص ۴۱۵).

۳/۳. شیوه بازنویسی و تصحیح

ما در بازنویسی متن این وصیت نامه نسخه استانبول را به دلیل استواری متن آن اصل قرار دادیم. این نسخه به خط نسخ بسیار بد دشوار خوان و در اغلب موارد بی نقطه تحریر شده، و قرائت آن به دشواری امکان پذیر است. سپس آن را با نسخه سفینه تبریز و عیون الانباء مقابله نمودیم (که این هر دو با هم یکسان هستند) و اختلاف این دو را با نسخه کهن تذکر دادیم.

یک مورد اختلاف نسخه اساسی در بین این دو نسخه (نسخه ترکیه و نسخه سفینه تبریز و عیون الانباء) وجود دارد و آن اینکه در نسخه ترکیه عبارتی هست که فخر رازی می‌نویسد: «فاعلموا انی کنت رجلاً محباً للعلم فکنت اکتب فی کل شیء شیعاً لأقف علی کمیته و کیفیته»، ولی در سفینه تبریز و عیون الانباء به جای کلمه «لأقف» کلمه «لاأقف» آمده، که به نظر می‌آید نادرست باشد، ولی اگر آن را صحیح بدانیم معنایش آن می‌شود که فخر رازی خود نیز به نوشته هایش اعتماد نداشته و صرفاً مطالبی را از راه دوستی دانش نگاشته و خود بر کمیت و کیفیت آن واقف نبوده است، ولی به نظر می‌رسد متن صحیح همان است که در نسخه ترکیه درج شده است.

۴/۳. مأخذی که وصیت فخر رازی در آنها یاد شده

از این وصیت در آثار زیر یادی رفته یا بخش‌های آن نقل شده است: متن کامل این وصیت نامه را اولین بار ابن اَبی أُصیبَه (م ۶۶۸ق) در کتابش عیون الأنباء فی طبقات الأطباء (ص ۴۶۷) درج و ابوالمجد تبریزی نیز در سفینه تبریز آن را از عیون الانباء نقل نموده است. فرید وجدی در دایرةالمعارف قرن‌عشرین (ج ۴، ص ۱۴۹) تمام متن آن را نقل نموده، ولی مصدر نقل خود را ذکر نکرده است. در ماهنامه کیهان فرهنگی (سال ۲، ۱۳۶۴ش، ش ۹ ص ۳۴ و ۳۵ نیز آقای حسین خدیو جم در مقاله خود با عنوان «به یاد هشتصدمین سال درگذشت امام فخر رازی» از وصیت نامه فخر رازی به نقل از دایرةالمعارف فارسی یاد کرده است. در لغت نامه دهخدا نیز در ماده «مصائب» در نشان دادن موقعیت جغرافیایی این نام (که نام محلی است) به جمله‌ای از این وصیت استناد شده است. و نهایتاً اینکه آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی در کتاب ملل و نحل جعفر (ج ۲، ص ۱۵۰) فرازی از آن را به نقل از دایرةالمعارف قرن‌عشرین ذکر نموده است.

۵/۳. آغاز نامه وصیت در نسخه ترکیه

این وصیت در نسخه ترکیه با چند خط شروع می‌شود که به منزله شناسنامه آن می‌باشد و پس از آن در کتابهای به نقل از آن ذکر شده است. در این آغاز نامه نام کسی که فخر رازی وصیت را به وی املاء نموده و او تحریر کرده و تاریخ املاء و محل آن دقیقاً ذکر شده و نص آن چنین است:

«نسخه کتاب الوصیة التي أملاها الامام الداعي الى الله فخر الملة و الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازي، قدس الله نفسه و روح رسة، في مرضه الذي عرض له ببلدة خوارزم و توفي في عقابيله ببلدة هراة و أملاها في شدة مرضه على تلميذه و غلامه الراجي رحمة ربّه ابراهيم بن ابي بكر بن علي الاصفهاني يوم الأحد الحادي و العشرين من شهر الله المحرم سنة ست و ستمائة و امتد مرضه الى أن توفي يوم العيد من السنة المذكورة، و هي هذه».

۶/۳. متن سر انجام نامه

متن وصیت نامه فخر رازی که به عربی املاء و شاگردش ابراهیم بن ابوبکر اصفهانی آن را تحریر کرده چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول العبد الراجي رحمة ربّه، الواقف بكرم مولاه، محمد بن عمر بن الحسين الرازي و هو في أول عهده بالأخرة و آخر عهده بالدنيا، و هو الوقت الذي يلين فيه كل قاسٍ و يتوجه الى مولاه كل عاصٍ (أبق).

(+ أنتي) أحمد الله تعالى بالمحامد التي ذكرها أعظم ملائكته في أشرف أوقات معارجهم، و نطق بها أعظم أنبيائه في أكمل أوقات مشاهداتهم، بل أقول كل ذلك من نتائج الحدوث و الامكان، فأحمده بالمحامد التي تستحقها لهوية (- لهوية) الوهيتة و يستوجبها لكمال الهيته (الموهبة) عرفتها أو لم أعرفها ، لأنه لا مناسبة للتراب مع (+ جلال) ربّ الأرباب.

و أصلى على الملائكة المقربين و الأنبياء و المرسلين و جميع عباد الله الصالحين .
ثم بعد ذلك أقول: اعلموا اخواني في الدين و اخلائي (أخداني) في طلب اليقين ، إن الناس يقولون الانسان اذا مات انقطع تعلقه عن الخلق،

و هذا العام مخصوص من وجهين:

الاول: (+ إنه) إن بقي عمل صالح، صار ذلك سبباً للدعاء . والدعاء له عند الله أثر (أثر عند الله).

و الثاني: ما يتعلق بمصالح الأطفال و الأولاد و العورات و أداء المظالم و الخيانات (الجنيات).

اما الاول: فاعلموا إنني كنت رجلاً محباً للعلم فكننت أكتب في كل شئ شيئاً لأقف (لا أقف) على كميته و كفيته، سواء كان حقاً او باطلاً او غتاً او سميناً، إلا إن الذي نصّ به (نظرته) في الكتب المعترية السى أن هذا العالم المحسوس تحت تدبير مدبر منزّه عن مماثلة المتحيزات و الأعراض و موصوف بكمال القدرة و العلم و الرحمة و لقد اخترت الطرق الكمالية (كلامية) و المناهج الفلسفية، فما رأيت

فيها فائدة تساوى الفائدة التي وجدتها في القرآن العظيم لأنه يسعى في تسليم العظمة والجلال لله بالكلية (بالكلية لله تعالى) و يمنع عن التعمق في إيراد المعارضات و المناقضات و ما ذاك إلا للعلم بأن العقول البشرية تتلاشى و تضمحل في تلك المضائق العميقة و المناهج الخفية، فهذا أقول :

كل ما (كلما) ثبت بالدلائل الظاهرة وجوب وجوده و وحدته و برأئته عن الشركاء في القدم و الازليّة و التدبير و الفعاليّة فذاك هو الذي أقول به و القى الله تعالى به و أمّا ما انتهى الامر فيه الى الدقة و الغموض ، فكل ما ورد في القرآن و الأخبار الصحيحة المتفق عليها بين الأئمة المتبعين للمعنى الواحد فهو كما هو، و الذي لم يكن كذلك أقول يا إله العالمين إنّي أرى الخلق مطبقين على أنك أكرم الأكرمين و أرحم الراحمين فكل ما مرّ به قلمي أو خطر ببالي فاستشهد علمك و أقول إن علمت منّي إنّي اردتُ به تحقيق باطل او إبطال حقّ فأفعل بي ما أنا أهله و ان علمت منّي أنّي ما سعتُ الا في تقديم ما اعتقدتُ أنّه هو الحقّ و تصورتُ أنّه الصدق فليكن رحمتك مع قصدي لا مع حاصلتي، فذاك جهد المقل و أنت أكرم من أن تضايق الضعيف الواقع في الزلّة، فأغتنى و أرحمني و أستر زلتي و امح حوبتي يا من لا يزيد ملكه عرفان العارفين و لا ينتقص بخطاء المحرومين (المجرمين).

و أقول ديني متبعة سيد المرسلين و كتابي هو القرآن (+ العظيم) و تعويلي في طلب الدين عليهما. اللهم يا سامع الأصوات و يا مجيب الدعوات و يا مقيل العثرات و يا راحم العبرات و يا قيام المحادثات و الممكنات أنا كنتُ حسن الظن بك، عظيم الرجاء في رحمتك و انت قلت: «أنا عند ظنّ عبدي بي» و انت قلت: «أمن يجيب المضطر اذا دعاه» و انت قلت: «اذا سالك عبادي عنّي فأنّي قريب» فهب لي أنّي ما جيتُ بشي فانت الغني الكريم و أنا المحتاج اللئيم.

و أعلم أنّه ليس لي أحد سواك و لا أحد كريماً سواك (- و لا أحد كريماً سواك) و لا أجد محسناً سواك و أنا معترف بالزلّة و القصور و العيب و الفتور، فلا تخيب رجائي و لا ترد دعائي و أجعلني آمناً من عذابك قبل الموت و بعد الموت (+ و سهل عليّ سكرات الموت و خفف عنّي نزول الموت) و لاتضيق عليّ بسبب الآلام و الأسقام فأنك أرحم الراحمين .
و أمّا الكتب العلميّة التي صنفتها و (أو) استكثرتُ من إيراد السؤالات على المتقدمين فيها، فمن نظرتُ في شئ منها فإن طابت له تلك السؤالات فليذكرني في صالح دعائه على سبيل التفضّل و الأنعام و إلا فليحذف القول السيئ، فإنّي ما اردتُ إلا تكثير البحث و تشحيد خاطر و الاعتماد في الكل على الله تعالى.

و اما المهم الثاني و هو اصلاح امر الاطفال و العورات و الاعتماد فيه على الله تعالى ثمّ على نائب الله محمد -اللهم اجعله قرين محمد الأكبر في الدين و العلو- إلا أنّ السلطان الأعظم لا يمكنه أن يشتمل باصلاح مهمات الأطفال فرايتُ الاولى أفوض وصاية أولادي الى فلان. و امرته بتقوى الله تعالى فإنّ الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون .

و سرد الوصية الى آخرها، ثمّ قال -رضي الله عنه و ارضاه-: و أوصيه ثمّ أوصيه ثمّ أوصيه بأنّ يبالغ في تربية ولدي أبي بكر فإنّ آثار الذكاء و الفطنة عليه ظاهرة (ظاهر عليه) و لعل الله يوصله الى خير.

و أمرته و أمرت كل تلامذتي و كل من لي (- لي) عليه حق اني اذا مت يباليغون في إخفاء موتي ولا يخبرون أحداً به و يكفونني و يدفونني على شرط الشرع و يحلمونني الى الجبل المصقب لقرية مزداخان و يدفونني هناك و إذا وضعوني في اللحد قرأوا علي ما قدروا عليه من آيات القرآن، ثم ينثرون التراب على و بعد الاتمام يقولون اللهم (يا كريم) جئك العبد الفقير المحتاج فأحسن اليه. و هذا منتهي وصيتي في هذا الباب والله تعالى الفعال لما يشاء (و هو على ما يشاء قدير و بالاحسان جدير) والحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد و آله الظاهرين و سلم تسليماً.



۱. تصویر گزارش امین الدین حاجی بله تبریزی با املاء ابوالمجد تبریزی (صاحب سفینه تبریز) به خط همو

سخن الله المراءفة والصواني
 من الله المراءفة والصواني
 من الله المراءفة والصواني

از ما تا که از هدایت ما مانده
 از ما تا که از هدایت ما مانده
 از ما تا که از هدایت ما مانده

در انصاف حق که با من
 در انصاف حق که با من
 در انصاف حق که با من

و این کتاب را در شهر اهلبیت
 و این کتاب را در شهر اهلبیت
 و این کتاب را در شهر اهلبیت

در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت
 در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت
 در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت

در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت
 در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت
 در شهر اهلبیت و در شهر اهلبیت

پیام بهارستان / ۲۰، س ۱، ۴ / تابستان ۱۳۸۸

۲. تصویر سرانجام نامه فخر رازی از نسخه طوپ قاپوسرای ترکیه مورخ ۷۳۴ق

بسم الله الرحمن الرحيم وصيه الامام اعظم السعدي محمد بن ابي الموارى رحمه الله تعالى يقول العبد المذنب بوجه ذمه الواثق بلمم مولا محمد بن الحسين
 الموارى بعد اخر عهد من الرضا و اول عهد له بالافرة وهو الوقت الذي يلزم فيه كل فاس وتوجه الى مولا كل فاس في ارضه جاهدته فاني ذاكرنا اعظم ملكا مني
 اشرف اوقات معادهم و نظن بها اعظم انبائه في الكفاة و اوقات شامداتهم بل اقول كل ذلك من نتائج الحدوث و لا يمكن ان اجد له في سعة المهرنة و سعة
 الكفاة و عفته و عرفها الرضا و معها الاله المناسبة للتراث مع جلال رب الارباب و اصل على الملكة المقتدرين و اسما على الملبين و جميع بما داد الله الصالحين ثم بعد ذلك اقول اعلموا
 اخواني في الدنيا ما حذاه طلب القول ان الناس يقولون الانسان اذا مات اقطع نطقه عن اللحن و هذا العام محصور من وجهين الاول انه ان لم يمت عليه على صغار
 ذلك سببا للبراء و الدعاء له عند الله اشرف و الثاني ان يتعلق بصاحبه الاطفال و الاولاد و العورات و المطاعم و الحانات اما الاول فاعلموا ان الموت رحلتها
 للعد و كنت اكتب في كل من شيئا الا اقف على كينته و كنيته سواء كان حيا او ابلا او ميتا او ميتا الا ان الذي فيه في الكتب المعنوية ان في هذا العالم المحسوس في
 تدبير مدبره من غير ما ناله المحسوسات و الاعراض و موصوف حال القدرة و العذرا لرحمة و لولا حجبنا الطريق الكليات و المناهج الفلسفية لما رأيت فيها فائدة تسمى
 العابدات في وجدها في القول العظيم لانه يصح في تسليم العظمة و الحلال بالكلية لله و منفع عن التعقيد و ايراد المعاصرات و المناقضات و ما زاد و القائل بان
 القول المشهور في سائر اشياء في كل الفضايل العرفه و المناهج الحقة بل ان القول بلا صواب بالاول الظاهر من جوب وجوده و وجوده و برائه من الشركاء و ان القدم
 و الازلية و المتدبير في الغالبية فكل ذلك هو الذي اقول به و افي الله تعالى به و الاما انتهى الى السرفه في المدة و العرف و كل ما ورد في القرآن و الاخبار و الصحيح المنقول عليها
 من الائمة المتفقين من انه القول الواحد فهو كما هو الذي لم يكن كذلك اقول يا اله العالمين اني اري الحق مطبقين على كل الهم الا انهم في ارجح الاحتمال فكل ما يراه فيهم
 او حذر ياتي فاستشهد بملك و اقول ان علمه ليس في اوردت به تحقيق باطل او اطال حتى ما فعلت في ما انا امله و ان علمي لا يمتد الى ما سجدت الا في نور ما اعتقدت
 انه الحق و قد رساه الصدق فلكم و محتاج و قد في الامع حاصلي فكل ذلك هو الحق و انت اكرم من ان تصانح الصغيف الواثق في الذلة و اعشني و ارحمني و استر لي
 و ارحمني حتى لا يروى مدعاه فان عرفان العارفين و المستحقين الجرحين فاقول في شانه صير سيد المرسلين و لنا و هو اعرف العظم و دعولي في طلبه لئلا عليها
 اللهم باسم الاموات و يا محيي الصوات و يا مقبل الحزبان و يا راحم الحرات و اقسام الحزبان و المكاتب انما كنت حسن الظن عظيم الرجاء في دمه و انت الله
 استغيب المصطر اذا دعاه و انت قلنا ما عند ظن عديني و انت قلنا اذا ساء لك عبادتي في فاني قريب يجب انما اجبت بشي فانما الحق الكرم و انا افتخاج
 اليك و اعلم انه ليس في احد سواك و لا احد يحسنا سواك و انا معرف بالذلة و القصور و العيب و القصور و فلا تحب رجاسي و لا ترد عاصي و اجعلني انسانا عاذا
 قبل الموت و عند الموت و بعد الموت و سهل علي كرات الموت و خفف علي نزول الموت و لا تضيق علي تعب الامم و الاشقام فانك ارحم الراحمين و اما
 الكتب العنصرية التي صنعتها انجزت من ايراد السوالات على المسقدين مما في نظري في بعضها فاطيات له تلك السوالات فكل ذلك في ما سجدت عليه على سبيل التوسيل
 و الالهام و الاطلاع و القول السوي فاقول اني اكتب اليك و تشييد خاطر الاعتقاد في كل ما علي الله تعالى و اما الله الشان في مواضع امره و افعال
 و العورات فالقول في عظمة الله تعالى في علمه يا رب الله جعله في محمد الا كبر في الدين لان السلطان الاعظم الملكة الاستعلاء اصلاح و افعال الاطفال
 فرائد ارفوع و صيانة اولاد و اني فلان و امره منقولا لله فان الله في القوا و الذين هم محسنون و يرد الاله على اخرها ثم قال و امره ثم امره ثم امره
 ان الله في تربية و لذي اني كبر في الاله و طاهر عليه و لعل الله يوسع في الاجتهاد و امره و امرت كل تلاميذي و كل من في علمه حتى اني اذا متت سا بقول في
 احتقاسوني و اقره من احداه و يفتونني على شرط الشرح و يملوني الى الخليل المصائب ليعرهم و ارجان و يدعونني هناك و اذا دعوتني في الهدى فتدعونني
 علي من انا فتدعونني من سعة و اني التراب علي و بعد عام فقولون يا ربهم جاء العفو و الاحتجاج فاجزى اليه و هذا سنوي و صفتي في هذا الصواب و الله العار و يرد

وصل الى دعوى محمد بن الحسين و القول في دعوى محمد بن الحسين
 و الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما حذاه طلب القول ان الناس يقولون الانسان اذا مات اقطع نطقه عن اللحن و هذا العام محصور من وجهين الاول انه ان لم يمت عليه على صغار ذلك سببا للبراء و الدعاء له عند الله اشرف و الثاني ان يتعلق بصاحبه الاطفال و الاولاد و العورات و المطاعم و الحانات اما الاول فاعلموا ان الموت رحلتها للعد و كنت اكتب في كل من شيئا الا اقف على كينته و كنيته سواء كان حيا او ابلا او ميتا او ميتا الا ان الذي فيه في الكتب المعنوية ان في هذا العالم المحسوس في تدبير مدبره من غير ما ناله المحسوسات و الاعراض و موصوف حال القدرة و العذرا لرحمة و لولا حجبنا الطريق الكليات و المناهج الفلسفية لما رأيت فيها فائدة تسمى العابدات في وجدها في القول العظيم لانه يصح في تسليم العظمة و الحلال بالكلية لله و منفع عن التعقيد و ايراد المعاصرات و المناقضات و ما زاد و القائل بان القول المشهور في سائر اشياء في كل الفضايل العرفه و المناهج الحقة بل ان القول بلا صواب بالاول الظاهر من جوب وجوده و وجوده و برائه من الشركاء و ان القدم و الازلية و المتدبير في الغالبية فكل ذلك هو الذي اقول به و افي الله تعالى به و الاما انتهى الى السرفه في المدة و العرف و كل ما ورد في القرآن و الاخبار و الصحيح المنقول عليها من الائمة المتفقين من انه القول الواحد فهو كما هو الذي لم يكن كذلك اقول يا اله العالمين اني اري الحق مطبقين على كل الهم الا انهم في ارجح الاحتمال فكل ما يراه فيهم او حذر ياتي فاستشهد بملك و اقول ان علمه ليس في اوردت به تحقيق باطل او اطال حتى ما فعلت في ما انا امله و ان علمي لا يمتد الى ما سجدت الا في نور ما اعتقدت انه الحق و قد رساه الصدق فلكم و محتاج و قد في الامع حاصلي فكل ذلك هو الحق و انت اكرم من ان تصانح الصغيف الواثق في الذلة و اعشني و ارحمني و استر لي و ارحمني حتى لا يروى مدعاه فان عرفان العارفين و المستحقين الجرحين فاقول في شانه صير سيد المرسلين و لنا و هو اعرف العظم و دعولي في طلبه لئلا عليها اللهم باسم الاموات و يا محيي الصوات و يا مقبل الحزبان و يا راحم الحرات و اقسام الحزبان و المكاتب انما كنت حسن الظن عظيم الرجاء في دمه و انت الله استغيب المصطر اذا دعاه و انت قلنا ما عند ظن عديني و انت قلنا اذا ساء لك عبادتي في فاني قريب يجب انما اجبت بشي فانما الحق الكرم و انا افتخاج اليك و اعلم انه ليس في احد سواك و لا احد يحسنا سواك و انا معرف بالذلة و القصور و العيب و القصور و فلا تحب رجاسي و لا ترد عاصي و اجعلني انسانا عاذا قبل الموت و عند الموت و بعد الموت و سهل علي كرات الموت و خفف علي نزول الموت و لا تضيق علي تعب الامم و الاشقام فانك ارحم الراحمين و اما الكتب العنصرية التي صنعتها انجزت من ايراد السوالات على المسقدين مما في نظري في بعضها فاطيات له تلك السوالات فكل ذلك في ما سجدت عليه على سبيل التوسيل و الالهام و الاطلاع و القول السوي فاقول اني اكتب اليك و تشييد خاطر الاعتقاد في كل ما علي الله تعالى و اما الله الشان في مواضع امره و افعال و العورات فالقول في عظمة الله تعالى في علمه يا رب الله جعله في محمد الا كبر في الدين لان السلطان الاعظم الملكة الاستعلاء اصلاح و افعال الاطفال فرائد ارفوع و صيانة اولاد و اني فلان و امره منقولا لله فان الله في القوا و الذين هم محسنون و يرد الاله على اخرها ثم قال و امره ثم امره ثم امره ان الله في تربية و لذي اني كبر في الاله و طاهر عليه و لعل الله يوسع في الاجتهاد و امره و امرت كل تلاميذي و كل من في علمه حتى اني اذا متت سا بقول في احتقاسوني و اقره من احداه و يفتونني على شرط الشرح و يملوني الى الخليل المصائب ليعرهم و ارجان و يدعونني هناك و اذا دعوتني في الهدى فتدعونني علي من انا فتدعونني من سعة و اني التراب علي و بعد عام فقولون يا ربهم جاء العفو و الاحتجاج فاجزى اليه و هذا سنوي و صفتي في هذا الصواب و الله العار و يرد

پیام بهارستان / ۲۵، ۱، ش ۴ / تابستان ۱۳۸۸

۳. تصویر سرانجام نامه از سفینه تبریز به خط ابوالمجد تبریزی مورخ ۷۲۳

است مذهب اهل الجحیم کما منقطع بالناظرین
 فوالله انما اصابوا الا لعلهم یرجع الی الله فان الله اعلم
 المتشرکین الذین اذاعوا فی الدنیا الباطل وعلی الله جمیع حساب الی الابد
 رحمة الله علیه **الفصل الاول فی المنطق**
 ابانکشته رسر علی جمیع ما علمان
 زنی کلان حقائق سوا الخواص کم لود
 مولودی صورتی نه در صدیق
 رخدود هم رسال و فاسر استقرا
 زینع و جلی و زکل و فکلی و جین
 زطالی و غیره و جلی و فصلی و نوع
 کلیم است کلام معانی امین بود
 کلام نوع جمیع کلمات نوع صفات
 ابان
 و از رسیدن با او عالم عرفان
 بعون بیدیع اشیا در محنت بر زبان
 ملاحظه از حد علم و هر دو کار
 خطاب و جعل و کفر و بیست و دوها
 جواب ماهی را در ام نجو و بیان
 نظاصه و غیره فی فصلی با بیان
 کلام امین کلام از فصلی است بیان
 جلی بر جمیع کلمات نوع استخوان

مولودی تا حدیست جمیع شیخین
 کلوی تا حدیست کل و جین
 جهات ربط قضا با جمیع امین
 عدل و تحصیل اندر قضیه حدیثی
 سه مطلق است چهار استخوان
 تقیض مطلق عامی و ام سلیکی است
 نفس مطلق عامی نیست هر دو در جود
 رنگها و تصایف جمیع شیخین
 رنگ مطلق عامی و سالی ماهی
 حراد استخوانی چهار امین
 در استاب حراد و سلیک و امین
 ز علم مطلق کلمات و کلام
 کوی در کلمات و کلام استخوان

مواجیه و ارجح الی ان قسمت آن
 و کزین صوب و سالی شیخین و انزان
 بی جوب و کلام استماع بر سلیکان
 در امدار کلام با بی و نادان
 شش است خرد و کلام شیخین
 تقیض مطلق عامی و ام سلیکی است
 تقیض مطلق عامی کلمه کلام
 رحال همگی در کلام کلام شیخین
 کلام از کلام و کلام در کلام
 کلام حالت هر کلام کلام شیخین
 کلام است جلی کلام کلام شیخین
 کلام است کلام کلام کلام شیخین

۴. تصویر صفحه اول از منظومه فارسی فخر رازی از سفینه تبریز

الفصل الثاني في الطبعاات

نور لاخترى بكونه رمز من جسد
 بين جرم و جرمين او او مستود
 و كذا بكون جرم مع ان جرمين مست
 بكون بود جرمين متصل شود و جرم
 و جرم متصل آن مست مستود
 و كذا زمان كم بپوسته است ان لغرض
 ان كسانك خارج بندي كست شود
 خلافت در جرم و جرم قدرت است
 خلافا لباود ايجا حكيم شكلكي
 دليل است كه ان كلام پوزده اند
 بيان جنبش بعضي بكن دره يعني
 دليل است كه بيان هدايت هدايت اند
 دليل كه بيان هدايت هدايت
 لغرض باطنه اشكاه انهم كفت
 بگويم است اشارت لفظ ان
 حكيم كفت انهم بزم است
 حدوت ذات صفات و بنا و جواد
 نحو صفات اين برهه اي روحاني
 كذا بيان برهه باطنه و اما ان

الفصل الثالث في الالهيات

حوسب قوت عقل و قوت نفس كذا
 هر چه جرم بود ممكن الوجود بود
 پس ان جرم الوجود است ان جرم
 و هر كج بود كرمين فكان بكنان
 حواططت برهان فستل و دوران
 سره است نامكان سره ان حواس
 سره است نادراك عقل و حواس
 مقدس است هم ان نفس و قوت جرم
 بوي در صدور زنده شود كذا
 دليل عقل اصناف جعل الالفاظ
 مست قدرت او بيلك برينه كرا كرا
 همي با نذر برهان و لغز و نشان
 بدو داده لولو ز نظر با بار
 هم بداند چه بود بهت و سنان
 نكند خنق نفس هم كنه كاران
 بيان بد جهان بد بد كرا روان
 ز نور مغرب او حرم عقل خيره شده
 فهم سطوت ارجان زمان در خفقان

الفصل الرابع في مدح السلطان

كشاده بود نام سار سلطانها و جرمين
 سار رحمت و مهرباني و عفو و قار
 همان عقل مجرد خلافا همان

عظيم عالم سلطان و در نام مدين
 سلكه اين نكوت باج نفس ملك كسان

ذو نورتن حاليه دره كنه جو كوه
 بعلم احمد سرسل مصروف حديق
 بجاه و در نيت رباكي جرمين جرمين
 سهام استنفاي ز قوت هادي ملك
 خدا ملكا ان عهد در دستكرد
 بوي ككل هما نملبان دل سره
 كمال جاه تو رايه محالون سبو
 ستم كونا زار سطلو همان شد سرك
 مصغاف مرا بوعلى سجد دكند
 اگر بظلمت هفت مر سوال كسي
 بوقت علم و جود ملكون سن من جرمين
 ان بظلم كلام و اصول غش كنجي
 تو خود از من به انواع فصل هم مكي
 حور كز دكي باز در دليل و حواس
 مرا بايد حسان بدرك لغز من باشد
 كسوز حسان شد كند در راه با شيا
 سفته تا كويه شكار را ز كرا كرا
 سوار ملك سدا ز با رجا كه دور
 سراي خلق همان از من فضا و نفاذ
 نكند در سره دلت بمل و خاطر جرم

بهر مرامدي باو نو كد ككار رحيم
 بهر مقامي باو هدايت رحمان

تم الكلمات بعون الملك الالهيات
 و انه اعلم بالصواب اليه
 المرجع والمآب الصالح
 من سوره عشو
 ليله لا اسن
 الكادى لير
 من

شهر من ختم باخرى لظن سبه ثلث و عشره و سها به همويه
 مدينه سمر هما الله تعالى عن الافان و المنس ان
 ذاك كذا الوسط الخوف حوره اصف عباد
 الله تعالى و احوهم رحمة و انوار
 الخاج ابوالمحمد محمد بن الفتح
 سعدي ز لظن بن لظن

محمد بن عبدالمجيد
 اعلم الله شاه
 رحمة الله عليه
 و سها عباد

۵۰. تصویر صفحه دوم از منظومه فارسی فخر رازی از سفینه تبریز